

لحام الحی الحاج علی الزانی

رُوحِ مالِ حَسَمِ جانم

فدایتِ ای حبی جانم

ای سرور سالاره ما

و ی معنیه هر مؤما

تقریه آیه عظمی

آندَرِ حَقِّ تو دیوانم

هستی تو سره هل آئی

هستی تو شیل لافتی

و ی نورِ حَجَرِ یگنا

و ی بخارِ و ی صیام

درِ حَقِّتِ من جان میارم

و آندَرِ ولایتِ میارم

پَرِ نامِ تو سر فرارم

توئی حَسَمِ احسانم

جان من جان عالم

فدایتِ هستی با من

با حَقِّ تو من خوشحالم

بی تو میدانی نتوانم

تو هستی آمد یارم

و از دشمنانت بیزارم

فدایتِ هر چه دارم

بدانند قومِ عدوانم

که از تن من گر برند
هر چه خواهند از من برند
ترا دارم گویم بلند
۶ اینور ماه تابانم

بر روی قلم بنویسم

خطی با خونم اغوشم

حسین در بان بهر شمع

۷ یارب یارب من میدانم

گر جان من گردد فدا

بهره هستی سر جدا

گویم خدایا ای خدا

۸ شکر تو ورده ز بانم

داور بداده ای پیام

هر که عقیقی برگ امام

عقیق من با آن شمشیر کام

۹ کامل راوشد ایمانم

گوید فراتی جان پلب

گر دیدم در تابوت

در اینتظارم روز شب

۱۰ دیدار به قبرت خواهانم

نظمی ۲۸ / دی الحجه ۱۳۲۲ هـ